

مبانی فلسفی آموزش و پرورش و تحول نوین از منظر امام خامنه ای

سید نورالدین حسینی

ا.ی.اب. جمعی اداره آموزش و پرورش، دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد لامرد، گروه علوم تربیتی، ایران

Seidnoor14@gmail.com

چکیده

سابقه و هدف: توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی یعنی چه؟ توسعه فرهنگی و سیاسی این است که انسانها در جامعه احساس کنند که می‌توانند درست بیندیشند، درست بفهمند و درست فرا بگیرند. اگر کشوری بتواند خود را به این جا برساند، توطئه‌ها و گمراه‌گریها در آن اثر نمی‌کند. این چیز خوبی است، اما این با جنجال و غوغا و های و هوی و روزنامه بازی و امثال اینها درست نمی‌شود؛ به‌دست معلم درست می‌شود. توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی را معلم پایه‌گذاری می‌کند.

مواد و روشها: مطالعه حاضر از نوع توصیفی تحلیلی^۱ است و پس از بررسی مفاهیم با ارائه نتایج به پیشنهادات کاربردی پرداخته شده است. روش تحقیق حاضر توصیفی و روش گردآوری اطلاعات آن، کتابخانه ای است. بدین صورت که از منابع کتابخانه ای نظیر: کتاب، مقاله، منابع خارجی و ... و آموخته‌های محقق استفاده شده است.

یافته‌ها: از نظر این پژوهش چیزی که از نظر بعضی از طراحان کشور ما بی‌معنی است؛ فکر می‌کنند فلسفه مخصوص آدمهای ریش و سیل‌دار و کسانی است که یک سنی از آنها گذشته باشد. نگاه مدرن به مسائل حیات، امروز پیشروان علمی دنیا را به اینجا رسانده که باید فلسفه را از دوره‌ی دبستان به کودکان تعلیم داد؛ البته با زبان کودکانه.

نتیجه‌گیری: از مباحث ایراد شده نتیجه گرفته می‌شود که اگر آموزش و پرورش در یک کشور ارتقاء پیدا نکند و اصلاح شود، در اقتصاد، سلامت و بهداشت، محیط زیست، مرگ و میر، باروری، زیبایی و هنر، رفتارهای گوناگون مردم در سطح جامعه با یکدیگر، و فراتر از همه‌ی اینها، در دین، فلسفه و اخلاق تأثیر خواهد گذاشت. امروز در دنیا به زبان کودکانه به کودکان فلسفه می‌آموزند.

کلیدواژه‌ها: مبانی فلسفی، آموزش و پرورش، تحول نوین، امام خامنه‌ای.

¹ analytic-descriptive

مقدمه

امروز در کشورهای پیشرفته‌ی مادی دنیا، یکی از کارهای اساسی و یک رشته‌ی مهم، تدریس فلسفه برای کودکان است. [۱] خیلی‌ها در جامعه‌ی ما اصلاً تصور نمی‌کنند که برای کودک هم فلسفه لازم است. برخی تصور می‌کنند فلسفه به معنای یک چیز قلمبه سلمبه‌ای است که یک عده‌ای در سنین بالا به آن توجه می‌کنند؛ این نیست. فلسفه شکل دادن فکر است، یاد دادن فهم کردن است، ذهن را به فهمیدن و تفکر کردن عادت دادن است؛ این از اول باید به وجود بیاید. قالب مهم است [۲]. اگرچه محتوا هم در همین فلسفه‌ی کودکان حائز اهمیت است، اما عمده شیوه است؛ یعنی کودک از اول کودکی عادت کند به فکر کردن، عادت کند به خردورزی؛ این خیلی مهم است [۳].

روش پژوهش

روش پژوهش در این مطالعه از نظر ماهیت، کیفی و از نقطه نظر، شیوه‌ی گردآوری اطلاعات، از نوع کتابخانه‌ای-اسنادی است. روند انجام پژوهش نخست با مراجعه به منابع معتبر و مرتبط داخلی و خارجی در زمینه‌ی موضوع پژوهش انجام گرفت. پس از آن، ضمن بررسی محورهای اساسی، کلیدواژه‌ها و مفاهیم بنیادی آن گزیده شدند؛ و در ادامه به جایگاه و ارتباط مفاهیم پرداخته شد. این روش تحقیق از نوع تحقیق نظری است که با روش تحلیل محتوا و با رویکرد کیفی انجام گرفته است. ابزار جمع‌آوری اطلاعات، فیشهای برداشت شده از کتب گوناگون و از طریق مطالعه کتابخانه‌ای بوده است. قلمرو تحقیق، کلیه منابع اصلی و دست اول و همچنین منابعی بوده است که دیگران به صورت نقد در خصوص آنها تدوین نموده و به زبان‌های انگلیسی و فارسی بوده است. در این مورد محقق به سراغ منابع اولیه و کتاب‌ها، آثار و نوشته‌های دست اولی که به طور مستقیم و غیر مستقیم به موضوع اشاره نموده رفته است. بر اساس تحلیل منابع، یافته‌های پژوهش را ارائه داده است و در نهایت این یافته‌ها را مورد بحث قرار داده است. شیوه انتخاب منابع که مبنا تحلیل قرار گرفته است، عمدتاً اصالت منبع، موثق بودن و مرجعیت نویسنده یا نویسندگان بوده است. همچنین قابلیت دسترسی به منابع نیز وجهه نظر قرار گرفته است. روش تحقیق به منظور وصول به اهداف، روش توصیفی - تحلیلی است که در آن ضمن توصیف اطلاعات جمع‌آوری شده، اطلاعات نیز مورد تحلیل قرار گرفته است. گردآوری اطلاعات با روش کتابخانه‌ای صورت گرفته است. در این روش اطلاعاتی گردآوری می‌شود که به لحاظ ماهیت کیفی اند و در کتابخانه نگهداری می‌شوند. منابع کتابخانه‌ای مورد استفاده عبارتند از کتاب، مقاله و دیگر آثار مکتوب اعم از کاغذی و الکترونیکی و بخشی از گردآوری اطلاعات در روش مذکور از طریق فیش نویسی صورت گرفته است. در شیوه پردازش اطلاعات عمدتاً از استنتاج یا استدلال استفاده شده است. برای سازماندهی هرچه بهتر تحقیق بر اساس سوالات اصلی و فرعی، ابتدا مفهوم‌شناسی موضوع و سپس تحلیل محتوا مورد بحث قرار می‌گیرد و در پایان به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری بحث می‌پردازیم.

مبانی نظری

آموزش فکر کردن و استقلال رأی به کودک

توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی یعنی چه؟ توسعه فرهنگی و سیاسی این است که انسانها در جامعه احساس کنند که می‌توانند درست بیندیشند، درست بفهمند و درست فرا بگیرند. اگر کشوری بتواند خود را به این‌جا برساند، توطئه‌ها و گمراه‌گریها در آن اثر نمی‌کند. این چیز خوبی است، اما این با جنجال و غوغا و های و هوی و روزنامه بازی و امثال اینها درست نمی‌شود؛ به‌دست معلم درست می‌شود [۴]. توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی را معلم پایه‌گذاری می‌کند. شما هستید که در داخل مدارس خودتان، این کودک را از هفت سالگی تحویل می‌گیرید و در هجده، نوزده سالگی تحویل دانشگاه می‌دهید [۵]. اساسی‌ترین و مهمترین دوران عمر این کودک، با شما معلم است. باید کشور و جامعه روی این مسأله حساب کنند. معلم، یعنی آن کسی که می‌تواند خصوصیات اخلاقی خوب را در بچه پرورش دهد؛ معلومات خوب را به کودک بیاموزد؛ فکر کردن را به کودک بیاموزد؛ استقلال رأی را به کودک بیاموزد [۶].

فلسفه برای کودکان

یکی از رشته‌های تألیف و کار فلسفی، نوشتن فلسفه برای کودکان است. کتابهای فلسفی متعددی برای کودکان نوشته‌اند و ذهن آنان را از اول با مبانی فلسفی‌ای که امروز مورد پسند لیبرال دموکراسی است، آشنا می‌کنند [۷]. یقیناً در نظام شوروی سابق و دیگر نظامهای مارکسیستی اگر دستگاه فلسفه برای کودکان و جوانان بود. چیزی بود که مثلاً به فلسفه علمی «مارکس» منتهی شود [۸]. ما از این کار غفلت داریم. من به دوستانی که در بنیاد مآصدرا مشغول کار هستند، سفارش کردم، گفتم بنشینید برای جوانان و کودکان کتاب بنویسید. این کاری است که قم می‌تواند بر آن همت بگمارد. بنابراین از جمله کارهای بسیار لازم، بسط فلسفه است؛ البته با مبانی مستحکم و ادبیات خوب و جذاب [۹].

فکر محوری :

اغری‌ها [شیوه‌های آموزش پرورشی خوبی داشتند و ما هم از آنها یاد گرفتیم. اینکه دبستانها از مکتبخانه‌های قدیم بهتر بود؛ دبستان، دبیرستان، تقسیم‌بندی‌ها، خوب بود، اینها را که ما رد نمی‌کنیم؛ اینها مفید است؛ اما بالاخره چقدرش، چه جورش، با کدام رویکردش، ما دیگر به این توجه نکردیم و یکپارچه گرفتیم [۱۰]. آنها گفتند شش کلاس اینجور باشد، شش کلاس آنجوری باشد، ما همان را آوردیم. بعد، آنها روششان را تغییر دادند، پنج کلاس و سه کلاس و فلان، ما هم این را یاد گرفتیم، آوردیم. خوب، اینکه نمی‌شود. آنها کتاب درسی با درسهای مختلف داشتند، گفتند اینها را تعلیم بدهید، ما هم همینطور این تراکم تعلیمات را فرا گرفتیم [۱۱]. شیوه‌ی سازماندهی آموزش پرورش هم از لحاظ قالب، هم از لحاظ محتوا یک شیوه‌ی تقلیدی محض است. این درست نیست. ما باید نگاه کنیم ببینیم چه لازم داریم، این شیوه‌ای که هست، کجایش معیوب است. این شیوه عیوبی دارد که یکی از عیبهایش همین حافظه‌محوری است به جای فکرمحوری. آموزش و پرورش ما حافظه‌محور است. بچه‌ها باید همینطور دائم محفوظات درست کنند [۱۲].

نقش معلم در پرورش دانش آموز فکور :

در روزگار ما، وسائل تبلیغ، رسانه‌ها و امثال اینها همه نقش دارند؛ اما نقش معلم در این میان، یک نقش بارز و برجسته‌ای است. معلم می‌تواند این ماده‌ی خام را حتی از اسارت عوامل وراثتی هم نجات دهد؛ این را علم ثابت کرده است [۱۳]. همچنان که عوامل وراثتی بیماریهای جسمانی و عوارض جسمانی می‌تواند با تدابیر گوناگون، با پیشگیریها و فعالیتهای گوناگون خنثی شود، عوامل وراثتی اخلاقی و روحی و معنوی هم همین جور است. معلم می‌تواند این نوجوان را یا این کودک را به یک انسان عالم، فکور، دارای روح تحقیق، علاقه‌مند به تحقیق و پژوهش تربیت کند، یا یک انسان سطحی و بی‌علاقه‌ی به تعمق و بی‌علاقه‌ی به معلومات می‌تواند او را یک انسان شریف، نجیب، خیرخواه، خوشدل و پاک‌نفس تربیت کند و به عرصه بیاورد، می‌تواند در نقطه‌ی مقابل، او را تبدیل کند به یک انسان شریر، بددل و بدخواه؛ می‌تواند او را یک انسان خوشبین، دارای اعتماد به نفس، امیدوار و علاقه‌مند به کار و فعالیت به بار بیاورد، می‌تواند در نقطه‌ی مقابل، او را یک انسان ناامید، مأیوس و منزوی به جامعه تحویل دهد؛ می‌تواند از او یک انسان متدین، پارسا و پاکدامن بسازد، یا نقطه‌ی مقابل، یک انسان لالابالی، بی‌اعتنای به ارزشهای اخلاقی، بی‌اعتنای به تعلیم دینی تربیت کند [۱۴]؛ می‌تواند حتی بر عوامل خارجی تربیت - مثل این رسانه‌ها و امثال اینها - غلبه کند حتی با تعلیم مستمری که در طول سالهای متمادی با این ماده‌ی خام، با این نوجوان، با این دل آماده‌ی پذیرش ایفاء می‌کند، می‌تواند بر نقش تربیتی والدین غلبه کند؛ این نقش معلم است. ... خوب، یک جامعه احتیاج دارد به انسانهای مؤمن، پرانگیزه، صبور، امیدوار، خوشبین، علاقه‌مند به منافع عمومی، علاقه‌مند به رسیدن به قله‌های کمال شخصی و جمعی، انسانهای با ابتکار، متفکر، اهل تحقیق، اهل پیشروی. این را کی به وجود خواهد آورد؟ اینجاست که نقش معلم روشن می‌شود. دستگاه تعلیم و تربیت، یک چنین دستگاه حساس و مهمی است [۱۵].

نگارش کتاب فلسفه برای کودکان / روحیه سؤال کردن:

یک مسئله، مسئله نوشتن کتاب فلسفی برای کودکان است، که غریبها دارند این کار را می‌کنند. دو سه سال قبل از این، یک کتابی برای من آوردند، من مبالغی نگاه کردم. خوب، از همان اولی که شروع می‌کند، واقعاً فلسفه است؛ لیکن باب کودکان است. این کتاب، یک کتاب خیلی قشنگی است در باب فلسفه - حالا اسمش یادم نیست؛ توی کتابهایم هست - به نظرم یک

آمریکائی این را نوشته. ما به اینجور کتابی احتیاج داریم. بچه‌های ما ذهنشان دارد فلسفی می‌شود [۱۶]. خوشبختانه حرکت جامعه و نظام موجب شده که ذهنها عقلانیت پیدا کند. جوانهای ما واقعاً سؤال می‌کنند. این سؤالهایی که زیاد شده، این را باید مبارک دانست؛ منتها ما باید جوابگوئی داشته باشیم. حس سؤال کنندگی دارد زیاد می‌شود، و این همینطور دارد به نسلهای پائینتر منتقل می‌شود [۱۷]. ما یک نوهی کوچکی داریم، دو سال و نیمش است و هنوز درست حرف هم نمی‌زند. چند روز پیش یک می‌زی اینجا بود، داشت میانداخت. به او گفتم این می‌زی را نینداز. گفت: چرا؟ خوشم آمد از این که گفت چرا. چرا نیندازم؟ دنبال علت می‌گردد. بعد پنجه می‌زد به یک بچهی دیگری، گفتم آقا جان نکن. گفت: چرا؟ این سؤال کردن از علت، خیلی چیز مهمی است. این حالت دارد به وجود می‌آید. حالا وقتی او ده ساله بشود، سؤالات زیادی برایش مطرح است: چرا؟ چرا؟ وقتی همین بچه، یک جوان هجده ساله‌ای باشد، سؤالات قویتری در ذهنش ایجاد می‌شود. ما باید برای این سؤالات جواب داشته باشیم. این کار، کار شماهاست. شما واقعاً میتوانید این کار را انجام دهید [۱۸].

یاد دادن تفکر:

آنچه مربوط به معلم است، این است که معلم عزیز بداند شغل او فقط تعلیم نیست؛ یا به تعبیری فقط تعلیم مطالب کتاب و دانش در دست اجرا نیست. معلم، هم باید علم بدهد، هم باید روش تفکر و کار تفکر را بیاموزد، هم رفتار و اخلاق آموزی در کار او باشد [۱۹]. اگر تعلیم را یک معنای وسیعی بگیریم، این سه عرصه را شامل می‌شود: یاد دادن دانش؛ محتوای کتابها و محتوای علوم و مانند اینها که باید بچه‌های ما - مردان و زنان آینده‌ی کشور ما - اینها را یاد بگیرند. این، یک کار است. کار دوم که از این مهم‌تر است، یاد دادن تفکر است [۲۰].

کودک ما فراگیرد که فکر کند - فکر صحیح، فکر منطقی - و برای فکر کردن درست راهنمایی بشود؛ سطحی‌نگری، سطحی‌آموزی در مسائل زندگی یک جامعه را زمین‌گیر می‌کند، در بلندمدت بدبخت می‌کند؛ باید فکر کردن را در جامعه نهادینه کرد. لذا شما ببینید که ما مثلاً از شهید مطهری که نام می‌آوریم، فقط به علم شهید مطهری اهمیت نمیدهیم، به تفکر شهید مطهری اهمیت میدهم. اگر کسی دارای تفکر بود، این روحیه موجب می‌شود که او بتواند مسائل مهم علم را هم کشف کند. اگر جوان ما، عالم ما، دانشمند ما متفکر بار آمده باشد، از آن ذخیره‌ی دانشی که در اختیار او است، ده‌ها و صدها مسئله‌ی جدید مطرح می‌کند و پاسخ می‌گیرد. پس استفاده‌ی از علم با تفکر ممکن است. سوّم، رفتار و اخلاق؛ آموزش رفتاری، آموزش اخلاقی و ... سبک زندگی، نوع رفتار. ما ملت‌ی هستیم با آرمانهای بلند، با حرفهای بزرگ، با قلّه‌های ترسیم‌شده‌ای که می‌خواهیم خودمان را به این قلّه‌ها برسانیم [۲۱].

بحث و نتیجه گیری

از مباحث فوق نتیجه گرفته می‌شود که ولأ جزو مطالبی که برای شما و برای بنده و برای هر کسی که به مسئله‌ی آموزش و پرورش علاقه‌مند است، واضح است - در عین حال باید تکرار بشود - این است که آموزش و پرورش مهمترین کار یک کشور است. اگر کشوری بخواهد به عزت مادی، به سعادت معنوی، به سیطره‌ی سیاسی، به پیشروی علمی، به آبادانی زندگی دنیا، به هر آرزویی، بخواهد دست پیدا کند، باید به آموزش و پرورش به عنوان یک کار بنیادی، مقدماتی لازم بپردازد؛ چرا؟ چون همه‌ی این کارها به نیروی انسانی احتیاج دارد. نیروی انسانی هم عمدتاً در آموزش و پرورش شکل می‌گیرد و صورت می‌بندد؛ بطوری که اگر آموزش و پرورش ما، که تقریباً دوازده سال از بهترین فصل عمر یک انسان را در اختیار دارد، به شکل مطلوبی کار کند، باعث می‌شود که جوانی که در این جا ساخته شده و قالب‌گیری شده و صورت‌بندی شده، دیگر کمتر احتمال تغییر بنیانی در حوادث آینده در او برود. اگر آن جوان شکل خوبی گرفت، به همین شکل کمابیش زندگی را ادامه خواهد داد. پس آموزش و پرورش کانون اصلی ساختن و پرورش دادن و تولید آن عامل اساسی است؛ که چیست؟ انسان است؛ انسان کارآمد، نیروی انسانی. بنابراین در زمینه‌ی مسائل انسانی که نگاه کنیم، هیچ مسئله‌ای، هیچ نهادی بالاتر، مهمتر از آموزش و پرورش نیست. این یک مطلب که خیلی مطلب مهمی است. البته همه هم همین‌طور که گفتیم، این را میدانیم - حرف تازه‌ای نیست؛ مسئولان کشور هم میدانند - در عین حال به لوازم این اطلاع و دانائی چندان عمل نمی‌شود! فرض بفرمائید در نگاه کلان برنامه‌ریزی کشور - برنامه و بودجه و تقسیم منابع مالی و اینها - آموزش و پرورش را به عنوان یک مصرف کننده نباید در نظر

گرفت، به عنوان یک تولید کننده، آن هم تولید کننده‌ی مهمترین و اساسی‌ترین عنصر برای پیشرفت کشور باید در نظر گرفت. آنچه ما به آموزش و پرورش از امکانات، از پول، از فرصت‌های گوناگون، از حمایت‌های مختلف می‌دهیم، در واقع کمک به ذخیره‌سازی یک ثروت عظیم معنوی است؛ که این ثروت بتدریج بایستی برای آینده‌ی کشور و ملت خرج شود. این را باید در نظر داشت. این مطالعه نشان داد، آموزش و پرورش کنونی کشور ما، ساخته و پرداخته‌ی فکر ما و برنامه‌های ما و فلسفه‌ی ما نیست؛ این یک امر واضحی است؛ این هم جزء مسلمات است، منتها به آن توجه نمی‌کنیم! از روزی که نظامی به نام نظام آموزش و پرورش در این کشور به وجود آمد - از آغاز کار - بنای کار بر آن فلسفه‌ای نبود که ما امروز دنبال آن فلسفه هستیم. دو عیب بزرگ وجود داشت. یک عیب از جنبه‌ی اعتقادی و ایمانی، یک عیب از جنبه‌ی سیاسی و مدیریتی کشور. عیب جنبه‌ی ایمانی این بود که آن کسانی که آموزش و پرورش جدید را وارد کشور کردند، نه فقط نیتشان متدین کردن مردم و جوانها نبود، بلکه بعکس، نیتشان دور کردن مردم از عقاید دینی بود. به طور مسلم این است. البته آن کسانی که طراحان اولیه‌ی وزارت آموزش و پرورش در کشور بودند، برنامه‌ها را ریختند، کتابهای درسی را نوشتند، بعضیشان کاملاً جزو آدمهای بیدین نبودند؛ نه، در بین آنها آدمهای متدین هم بودند، لکن کلان برنامه این بود. همان برنامه‌ای بود که در آموزش و پرورش به یک شکل، در مسئله‌ی کشف حجاب به یک شکل، در مسئله‌ی کوبیدن مراکز مذهبی به وسیله‌ی رضاخان به یک شکل خودش را نشان میداد؛ یعنی توسعه‌ی تفکرات غیر دینی، بلکه ضد دینی. آموزش و پرورش بر اساس یک چنین فکری به وجود آمد. و آن کسانی که از اول، آموزش و پرورش را درست کردند - عرض کردیم - بعضیشان آدمهای بی دینی هم نبودند، متدین هم بودند؛ نشانه‌های تدینشان هم بعضاً گوشه و کنار در آن نظام قدیمی آموزش و پرورش و کتابهای قدیمی پیداست؛ که ما بعضی را از گذشته در زمان نوجوانی دیده بودیم و یک چیزهایی پیدا بود، لکن اساس، اساس ضد دینی بود، نه غیر دینی؛ بر اساس ضدیت با دین بود. هر چه هم گذشت، این جنبه‌ی ضد دینی، پیوسته و تا آخر دوران پهلوی بیشتر و بیشتر شد.

منابع و مأخذ

۱. خامنه‌ای، آیت‌الله. سیدعلی پنج رساله، مقام معظم رهبری، (۱۳۸۳) بیانات در دیدار مسئولان آموزش و پرورش سراسر کشور،
۲. -----، (۱۳۹۹) بیانات در دیدار جمعی از مداحان سراسر کشور، مشهد،
۳. -----، (۱۳۹۸) بیانات در دیدار رئیس‌جمهوری و اعضای هیأت دولت،
۴. -----، (۱۳۹۹) بیانات در دیدار مردم قم،
۵. -----، (۱۳۸۰ ش)، بیانات در حرم رضوی در آغاز سال،
۶. -----، (۱۳۹۹ ش)، بیانات در اجلاس بین‌المللی بیداری اسلامی،
۷. -----، (۱۳۹۹) بیانات در دیدار مسئولان آموزش و پرورش سراسر کشور،
۸. -----، (۱۳۹۲). بیانات در دیدار مسئولان آموزش و پرورش سراسر کشور
۹. -----، (۱۳۹۹) بیانات در دیدار جمعی از مداحان سراسر کشور، تهران،
۱۰. -----، (۱۳۹۵) بیانات در دیدار مسئولان آموزش و پرورش سراسر کشور،
۱۱. -----، (۱۳۹۸) بیانات در دیدار جمعی از مداحان سراسر کشور،
۱۲. -----، (۱۳۹۹ ش)، بیانات در دیدار جمعی از مداحان سراسر کشور،
۱۳. -----، (۱۳۹۹ ش)، بیانات در دیدار مردم تبریز،
۱۴. -----، (۱۳۹۸ ش)، بیانات در دیدار جمعی از مداحان سراسر کشور،
۱۵. -----، (۱۳۸۸) بیانات در دیدار جمعی از مداحان سراسر کشور،
۱۶. -----، (۱۳۹۳ ش)، بیانات در دیدار مردم کرمان،
۱۷. -----، (۱۳۹۵) بیانات در دیدار مردم، تهران،

۱۸. -----، (۱۳۹۸ش)، بیانات در دیدار با فرهنگیان،
۱۹. -----، (۱۳۸۹) بیانات در دیدار با فرهنگیان ،
۲۰. -----، (۱۳۸۱) بیانات در دیدار با فرهنگیان
۲۱. -----، (۱۳۸۱) بیانات در دیدار با فرهنگیان